

نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پسا جنگ سرد^۱

امیر محمد حاجی یوسفی^۲

مقدمه

یکی از موضوعات بحث برانگیز در نظریه‌های روابط بین‌الملل مسأله عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی دولت‌ها است. در این ارتباط نظریه‌های عمده‌ای مطرح گشته‌اند که در مجموع می‌توان آنها را به نظریه‌های داخل-به-خارج^۳ یا خرد و نظریه‌های خارج-به-داخل^۴ یا سیستمی تقسیم‌بندی نمود. از مهم‌ترین نظریه‌های سیستمی که به توضیح سیاست خارجی دولت‌ها می‌پردازد، نظریه واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز^۵ می‌باشد. براساس این نظریه، مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده و حتی تعیین‌کننده سیاست خارجی دولت‌ها عبارت از ساختار نظام

۱. این مقاله بخشی از پروژه مطالعاتی نگارنده با دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با عنوان "پی‌آمدهای امنیتی دگرگونی‌های منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ سرد" می‌باشد.
۲. دکتر امیر محمد حاجی یوسفی، استادیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی است.

3. Inside-out

4. Outside-in

5. Kenneth Waltz

بین‌الملل است. مطابق این نظریه، ساختارهای تک قطبی، دوقطبی و چندقطبی تأثیرات گوناگونی بر رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها می‌گذارند.

هدف این مقاله، مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در نظام دوقطبی در فاصله سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۷۹ و نظام پسادوقطبی (چندقطبی معطوف به تک قطبی) در فاصله سال‌های ۲۰۰۲-۱۹۹۱، و مقایسه این دو دوره با استفاده از چارچوب نظریه واقع‌گرایی ساختاری^۱ است. از آنجا که مطالعه کلیه حوزه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در یک مقاله میسر نیست. صرفاً به مطالعه رفتار خارجی این کشور در خلیج فارس در دوران جنگ سرد و در آسیای مرکزی و قفقاز در دوران پسا جنگ سرد می‌پردازیم. پرسش اصلی مقاله این است که آیا تغییر در ساختار نظام بین‌الملل از دوقطبی به چند قطبی معطوف به تک قطبی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار بوده است؟ فرضیه اصلی مقاله این است که نظام بین‌الملل دوقطبی بر رفتار خارجی ایران تأثیر چندانی نداشته است، اما تغییر ساختار نظام بین‌الملل در سال ۱۹۹۱، ایران را بر سر دوراهی قرار داد که نتیجه آن تمایل این کشور به سمت نوعی عمل‌گرایی و احتیاط در سیاست خارجی بوده است.

در بخش اول این مقاله، مروری بر نظریه واقع‌گرایی ساختاری داریم. در بخش دوم به تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم. در بخش سوم و نهایی نیز به مطالعه مقایسه‌ای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی (دوره نظام دوقطبی) و آسیای مرکزی و قفقاز پس از فروپاشی شوروی (دوره نظام پسادوقطبی) می‌پردازیم.

چارچوب نظری: نظریه واقع‌گرایی ساختاری

کنت والتز در کتاب خود با عنوان نظریه سیاست بین‌الملل، به بازبینی نظریه واقع‌گرایی کلاسیک پرداخت.^(۱) برای فهم این بازنگری ضروری است که به بررسی مختصر نظریه

1. Structural Realism

واقع‌گرایی کلاسیک پردازیم. می‌توان گفت همه نظریه‌پردازان واقع‌گرایی کلاسیک از جمله نیپهور^۱، هرز^۲، آرون^۳، کار^۴، مورگانثا^۵، کیسینجر^۶ و کنان^۷، بر این باورند که مفاهیم کلیدی و اساسی این نظریه را می‌توان در سه مفهوم دولت‌گرایی^۸، بقاء^۹ و خودیاری^{۱۰} خلاصه نمود.^(۲) در زیر به توضیح مختصر هر یک از این مفاهیم می‌پردازیم.

دولت‌گرایی - از دید واقع‌گرایی کلاسیک، دولتی که دارای حق حاکمیت است، مهم‌ترین بازیگر عرصه بین‌المللی است. بازیگران دیگر مانند شرکت‌های چندملیتی یا سازمان‌های بین‌المللی شاهد صعود و افولند، اما تنها بازیگر در عرصه بین‌المللی که حایز اهمیت بوده و ویژگی دایمی روابط بین‌الملل است، همانا دولت می‌باشد. این دولت دارای چند ویژگی بسیار مهم است. نخست این که هر چند در داخل مرزهای خود دارای اقتدار است اما در خارج از مرزها در کنار دیگر دولت‌های دارای حق حاکمیت در یک نظام هرج و مرج‌گونه^{۱۱} یعنی نظامی که فاقد یک قدرت بالاتر از همه است، به سر می‌برد. در یک نظام هرج و مرج‌گونه، دولت‌ها برای کسب قدرت و نفوذ به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و این رقابت نیز رقابتی با حاصل جمع صفر^{۱۲} می‌باشد، یعنی برد یک دولت به منزله باخت دولت رقیب است. دوم این که دولت از منظر

-
1. Neibhur
 2. Hertz
 3. Aron
 4. Carr
 5. Morgenthau
 6. Kissinger
 7. Kennan
 8. Statism
 9. Survival
 10. Self-help
 11. Anarchical
 12. Zero-sum

واقع‌گرایان یک بازیگر بسیط^۱ می‌باشد. بدین معنا که یکپارچه و یکصداست، به عبارت دیگر، دولت درون خود دارای پراکنندگی نبوده و به شکل یکپارچه عمل می‌نماید و بالاخره این که دولت از دید واقع‌گرایان بازیگری خردمند است بدین معنا که بهترین گزینه موجود را انتخاب می‌نماید.^(۳)

برای واقع‌گرایان مفهوم قدرت از اهمیت بسزایی برخوردار است. دولت در داخل به سازماندهی قدرت و در خارج به انباشت آن می‌پردازد. اما در مورد معنای قدرت میان واقع‌گرایان اتفاق نظر وجود ندارد. به طور سنتی قدرت از منظر واقع‌گرایان در چارچوب نظامی یعنی "قدرت برابر است با زور نظامی"، تعریف می‌شده است. در این چارچوب، قدرت به معنای آن است که دولت، از طریق تهدید یا با استفاده از زور به خواسته خود دست یابد. یک معنای دیگر قدرت که بیشتر توسط دیدگاه‌های لیبرال در نظریه واقع‌گرایی مورد استفاده قرار گرفته، قدرت را به معنای پرستیژ یعنی توانایی کسب خواسته دولت بدون تهدید یا کاربرد زور تعریف می‌نماید. هم‌چنین قدرت در دیدگاه واقع‌گرایی به جز جنبه نظامی، دارای جنبه‌های اقتصادی و ایدئولوژیک نیز بوده است. در مجموع، یکی از انتقادات اساسی به نظریه واقع‌گرایی کلاسیک، عدم توسعه در نظریه پردازی در باب مفهوم قدرت بوده است.^(۴)

بقاء - دومین مفهوم کلیدی در نظریه واقع‌گرایی کلاسیک مفهوم بقاء می‌باشد. هر چند واقع‌گرایان در مورد این که آیا انباشت قدرت در عرصه بین‌المللی خود یک هدف است یا این که وسیله‌ای برای نیل به اهداف دیگر بحث دارند، اما شکی وجود ندارد که مهم‌ترین هدف دولت در نظر آنان همانا بقای آن است که این مسأله را در قالب مفهوم امنیت نشان داده‌اند. بقاء هدف همه دولت‌هاست و برای نیل به بقیه اهداف، این امر باید محقق باشد.

مسأله بقاء موجب می‌شود که واقع‌گرایان رأی به تمایز میان سیاست و اخلاق دهند. به عبارت دیگر، نیاز برای بقاء ضرورتاً موجب می‌شود که رهبران دولت‌ها از اخلاقیات فاصله بگیرند زیرا بقاء مهم‌ترین هدف هر دولت است و نباید به هیچ قیمتی نادیده انگاشته شود.

همان‌گونه که کیسینجر بیان نموده، "بقای یک ملت مسئولیت اول و آخر آن است و نباید مورد معامله قرار گرفته یا در معرض خطر قرار گیرد"^(۵)

خودیاری - تفاوت اساسی میان سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل وجود دارد. در سیاست داخلی افراد نباید خود از امنیت خویش دفاع نمایند، اما در سیاست بین‌الملل به سبب فقدان یک اقتدار بالاتر که بتواند از کاربرد زور جلوگیری به عمل آورد یا در صورت کاربرد زور با آن مقابله نماید، دولت‌ها مجبور هستند که امنیت خود را خودشان حفظ نمایند. از منظر واقع‌گرایان از آنجا که آنارشی و ویژگی طبیعی نظام بین‌الملل است، منازعه امری دائمی است و بقاء به شکل هدف اصلی دولت‌ها درمی‌آید، از این رو افزایش قدرت خود یا به عبارت دیگر خودیاری مهم‌ترین اصل برای امنیت یک دولت می‌شود.

البته در اینجا یک مشکل ظاهر می‌شود. هر چند دولت‌ها در یک سیستم خودیاری به سر می‌برند، اما خودیاری و افزایش قدرت خود به خود منجر به امنیت نمی‌شود بلکه برعکس امنیت را کاهش می‌دهد. زیرا در جریان افزایش قدرت خود، یک دولت موجب نگرانی دیگر دولت‌ها می‌گردد و در نتیجه وضعیتی حاصل می‌شود که واقع‌گرایان آن را معمای امنیت نامیده‌اند. معمای امنیت زمانی وجود دارد که "تلاش‌های یک کشور برای آمادگی نظامی موجب عدم اطمینان پایدار در ذهن دولت‌مردان کشور دیگر می‌گردد، بدین ترتیب که نمی‌دانند آیا این آمادگی نظامی امری دفاعی (به هدف افزایش امنیت دولت در دنیای ناامنی‌هاست) یا امری تهاجمی (به هدف تغییر وضع موجود به نفع خود) است."^(۶)

والتز کلیه مفاهیم به کار گرفته شده در واقع‌گرایی کلاسیک مانند آنارشی، قدرت، منافع ملی و تمایز میان سیاست داخلی - سیاست بین‌الملل را می‌پذیرد. اما مهم‌ترین انتقادی که به این نظریه دارد، مسأله تقلیل‌گرا بودن^۱ آن است. مطابق نظر والتز، باید نظریه‌ای به وجود آورد که بتواند نوعی تبیین کل‌نگر^۲ از ساختار نظام بین‌الملل ارائه دهد. از این رو، واقع‌گرایی ساختاری

1. Reductionism

2. Holistic

برای فهم سیاست بین‌الملل به جای سطح تحلیل ملی از سطح تحلیل نظام بین‌الملل استفاده می‌نماید. والتز مدعی است که تقلیل مطالعه سیاست بین‌الملل به سطح دولت-ملت و در نتیجه سطح فرآیند تصمیم‌گیری و الگوی رفتاری در تصمیم‌گیری، ناکافی است زیرا به تأثیر سطح تحلیل سیستمی بر رفتار دولت‌ها توجه نمی‌کند. رویکردی مناسب‌تر است که در سطح سیستم صورت گیرد، از این رو همان‌گونه که والتز بیان می‌دارد:

نظریه‌های سیاست بین‌الملل که بر علل فردی یا ملی تمرکز می‌کنند، تقلیل‌گرا می‌باشند، اما نظریه‌هایی که بر علل بین‌المللی متمرکز می‌شوند، نظریه‌های سیستمی هستند.^(۷)

از این منظر، می‌توان گفت اکثریت نظریه‌های روابط بین‌الملل شامل نظریه‌های واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و رفتارگرایی، نظریه‌های تقلیل‌گرا می‌باشند.^(۸) اما به هر حال، والتز به دنبال انتقاد از این نظریه‌ها نیست، بلکه می‌خواهد نظریه‌ای کل‌گرا برای فهم سیاست بین‌الملل ارائه نماید. با اشاره به مفهوم تقلیل‌گرایی و نقض آن، والتز به دنبال ارائه نظریه‌ای غیرتقلیل‌گرا، سیستمی و ساختارگرا است.

اما از دید او هر نظریه سیستمی را نیز نمی‌توان غیرتقلیل‌گرا نامید. ظاهراً والتز بدون توضیح بیشتر این مسأله، از نظریه سیستمی مورتون کاپلان استفاده نموده است.^(۹) والتز در این مورد اذعان می‌دارد که:

"هر رویکرد یا نظریه برای این که واقعاً سیستمی باشد باید نشان دهد که چگونه سطح سیستم یا ساختار از سطح واحدهای در حال اندرکنش، متمایز است. اگر چنین کاری صورت نگیرد ما دارای نظریه یا رویکرد سیستمی نیستیم."^(۱۰)

بنابراین از دید والتز، مفهوم‌بندی سیستم به عنوان مجموعه‌ای از واحدهای در حال اندرکنش به دو علت رسا نیست. نخست، این کار موجب تقلیل سیستم به اجزای در حال تعاملش

می‌شود. این نیز به نوبه خود موجب می‌شود که به جای تمرکز بر ساختار سیستم بر اجزای تشکیل دهنده آن تمرکز صورت گیرد و در نتیجه نظریه‌ای تقلیل‌گرا ارائه گردد. دوم از آنجا که این نوع مفهوم‌بندی از سیستم، ساختار را از الگوهای اندرکنش درون سیستم مجزا نمی‌سازد، در نتیجه نمی‌تواند درباره تأثیرات ساختار بر رفتار دولت‌ها نظر بدهد.^(۱۱)

برای پرهیز از این مشکلات و ارائه یک نظریه سیستمی واقعی و غیرتقلیل‌گرا، والتز نظریه‌ای سیستمی مبتنی بر تبیین خارج-به-داخل ارائه می‌دهد که مطابق آن ساختار نظام بین‌الملل به عنوان علت اصلی رفتار دولت‌ها معرفی می‌گردد. عناصر اصلی این نظریه از قرار زیر است:

(۱) نظام بین‌الملل از دو بخش واحدهای در حال اندرکنش (دولت‌ها) و ساختار تشکیل شده است. بدین ترتیب، ساختار سیستم از کنش‌هایی که توسط واحدهای سیستم صورت می‌گیرد، مجزاست.

(۲) ویژگی‌های واحدهای سیستم، هم‌چنین رفتار و اندرکنش آنها، از تعریف ساختار حذف شده‌اند تا میان متغیرهایی که در سطح سیستم و متغیرهایی که در سطح واحدها عمل می‌کنند، تمیز داده شود. این تمایز از این بابت ضروری است که نشان داده شود چگونه سیستم حتی در زمانی که تغییر در سطح رفتار دولت‌ها صورت می‌گیرد، حفظ می‌شود.

(۳) بدین علت است که یک نظریه سیستمی و غیرتقلیل‌گرای سیاست بین‌الملل باید به تبیین این که چگونه ساختار سیستم محدودیت‌هایی را بر رفتار دولت‌ها تحمیل می‌نماید، پردازد.

بدین ترتیب، نظریه خارج-به-داخل والتز اشاره به نیروهای بین‌المللی دارد که بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. از دید والتز، این نیروها را می‌توان ساختار نام نهاد، تعریف والتز از ساختار عبارت از "مجموعه‌ای از شرایط محدود کننده" می‌باشد.^(۱۲) با اشاره به این که ساختار امری نامرئی است والتز استدلال می‌نماید که "چنین ساختاری را می‌توان گزینش‌گر نامید" بدین معنا که علت غیرمستقیم رفتار کارگزار^۱ است. به عبارت دیگر، ساختار تعیین‌کننده رفتار

1. Agent

کارگزار است. (۱۳)

مسئله اساسی در نظریه والتز این است که تأثیرپذیری دولت‌ها از ساختار سیستم بین‌الملل از چه طریقی صورت می‌گیرد. والتز برای پاسخ به این پرسش به ارائه دو شیوه یعنی شیوه "جامعه‌پذیری"^۱ و شیوه "رقابت میان واحدها" می‌پردازد. از دید والتز، جامعه‌پذیری دارای دو کار ویژه است. نخست این که "موجب می‌شود که اعضای یک گروه خود را با هنجارهای آن تطبیق دهند"، در نتیجه جامعه‌پذیری تبدیل به ساز و کاری برای بازتولید سیستم می‌گردد و دوم این که "جامعه‌پذیری موجب کاهش تنوع می‌گردد"، زیرا هنجارهای رفتاری‌ای را تأسیس می‌نماید که درون آنها تفاوت‌های گروه کم‌رنگ می‌گردد. اما شیوه دوم همانا شیوه رقابت میان اعضاست. همان‌گونه که والتز بیان نموده است:

در بخش‌های اجتماعی که به شکلی انعطاف‌پذیر سازمان یافته‌اند یا بخش‌بندی شده‌اند، جامعه‌پذیری درون بخش‌ها اما رقابت میان آنها اتفاق می‌افتد. جامعه‌پذیری و رقابت موجب گسترش شباهت ویژگی‌ها و رفتار می‌گردد. رقابت موجب یک نظم می‌شود که واحدها در آن از طریق تصمیمات و کنش‌های مستقل به تنظیم مناسبات خویش می‌پردازند. جامعه‌پذیری و رقابت دو جنبه از یک فرآیند هستند که تنوع رفتارها و نتایج را کاهش می‌دهند. (۱۴)

بدین ترتیب می‌توان گفت که از طریق جامعه‌پذیری و رقابت نوعی ترتیبات خاص میان اعضاء ساخت می‌یابد که والتز آنها را ساختار می‌نامد. این ساختارها به نوبه خود شکل دهنده ترتیبات مذکور هستند. در نتیجه در یک فضای اجتماعی که در آن ساختار به عنوان گزینش‌گر عمل می‌کند، الگوهای رفتاری خاصی حاصل می‌شوند، بدون این که وجود یک کنشگر نظم دهنده ضرورت داشته باشد. به عبارت دیگر، مطابق نظریه والتز، نظم بدون نیاز به یک ناظم باز تولید می‌شود، همان‌گونه که انطباق با شرایط بدون نیاز به یک انطباق دهنده به وجود می‌آید. بدین

شکل است که اهمیت ساختار در نظریه والتز مشخص می‌گردد.

در اینجا است که می‌توان ادعا کرد، والتز به شکلی از دورکیم و نظریه "انسجام ارگانیک"^{۱۵} او متأثر شده است. همان‌گونه که راگی^۲ نیز بیان کرده، سیستم بین‌المللی به عنوان یک کل ارگانیک عمل می‌کند که در آن ساختار هم رفتار بین‌المللی را محدود می‌سازد و هم آن را شکل می‌دهد.^{۱۶} این سیستم ارگانیک است. زیرا اجزای آن هر چند متفاوت هستند اما مانند هم عمل می‌کنند. این شباهت نیز به نوبه خود بدین علت است که عمل آنها توسط ساختار سیستم تنظیم می‌گردد. از دید والتز، این کل ارگانیک به مثابه یک سیستم مبتنی بر "خودپاری" عمل می‌کند. منظور او از خودپاری این است که واحدهای سیستم در کنار یکدیگر به سر می‌برند و مطابق ضرورت‌های ساختاری موجود عمل می‌کنند. در صورتی که واحدها مطابق ضرورت‌های ساختاری عمل نکنند، از بین خواهند رفت. به عبارت دیگر، همان‌گونه که والتز بیان کرده: سیستم خودپاری سیستمی است که در آن اعضایی که به خود مساعدت نمایند، یا این که در مقایسه با دیگران کمتر به خود مساعدت نمایند، به اهدافشان نمی‌رسند، خود را در معرض خطر قرار می‌دهند و در نهایت صدمه می‌بینند. ترس از چنین نتایجی موجب می‌شود که دولت‌ها به شکلی عمل نمایند که در نهایت نوعی موازنه قدرت حاصل گردد.^{۱۷}

دلیل این که برخی واحدها در مقایسه با دیگر واحدها بهتر عمل می‌نمایند به سبب توانایی آنها در تطبیق با ضرورت‌های ساختاری موجود است. از این رو، برای تحلیل سیاست بین‌الملل باید ضرورت‌های ساختاری مورد شناسایی واقع گردند. برای فهم ضرورت‌های ساختاری ابتدا باید خودساختار سیستم بین‌الملل را درک کرد. مطابق نظر والتز، ساختار سیستم

1. Organic Solidarity

2. Ruggie

بین‌الملل از سه جزء تشکیل شده است که عبارتند از: "اصل سازمان دهنده"^۱، "تفاوت و تنوع واحدها و مشخص بودن کار ویژه‌های آن‌ها"^۲ و "توزیع توانایی‌ها میان واحدها"^۳.

اصل سازمان دهنده برای والتز عبارت از همان آنارشی است. در یک سیستم بین‌المللی که هیچ‌گونه اقتدار بالاتر (ناظم) وجود ندارد، پرسش اصلی این است که نظم چگونه حاصل می‌شود. برخلاف سیاست داخلی که در آن یک حاکم دارای حق حاکمیت وجود دارد، در سیاست بین‌الملل چنین حاکمی دیده نمی‌شود از این رو، در حالی که سیاست داخلی، به سبب وجود ناظم به شکل هرمی یا عمودی نظم یافته است، سیاست بین‌الملل به شکل افقی نظم یافته زیرا همه دولت‌ها دارای حق حاکمیت مشابه هستند و در نتیجه هیچ‌گونه ناظمی دیده نمی‌شود. والتز این وضعیت را آنارشی گونه یا سیاست بدون حکومت می‌نامد.^(۱۸)

البته از دید والتز (و بقیه واقع‌گرایان) آنارشی به معنای بی‌نظمی مطلق یا آشفتگی دائمی نیست. بلکه به معنای نظم بدون ناظم است. پس آنارشی به عنوان اصل سازمان‌دهی‌کننده سیستم یا همان ساختار است که محدودیت‌هایی را بر رفتار دولت‌ها تحمیل می‌نماید که این امر به نوبه خود موجب می‌شود دولت‌ها مشابه یکدیگر عمل نمایند. به عبارت دیگر، آنارشی موجب می‌شود دولت‌ها برای بقای خویش به بیشینه‌سازی قدرت خود پردازند و در نتیجه تضمین امنیت داخلی در مقابل نیروهای خارجی به صورت مهم‌ترین هدف سیاست خارجی دولت‌ها درآید. والتز چنین ادعا می‌کند که آنارشی موقعیتی را سبب می‌شود که در آن هر دولت - ملت دارای حق حاکمیت مجبور است برای تضمین بقایش بر توانایی‌های خود تکیه نماید. بدین ترتیب، آنارشی موجب ایجاد ترتیباتی میان دولت‌ها می‌شود که اساساً مبتنی بر امنیت و حفظ بقای ملی است.^(۱۹)

بدین ترتیب می‌توان گفت از دید والتز، آنارشی است که موجب می‌شود سیستم بین‌الملل

1. Organizing Principle
2. Differentiation of Units
3. Distribution of Capabilities

به شکل یک سیستم مبتنی بر خودیاری درآید. همان‌گونه که والتز بیان کرده در یک نظم آنارشی‌گونه:

برای حمایت از خود در مقابل تهدیدهای خارجی هیچ‌گونه دستگیره‌ای برای تمسک وجود ندارد. بقای هر دولت، به عنوان یک کیان مستقل سیاسی و سرزمینی نهایتاً مسؤولیت خود آن دولت است که این همان اصل خودیاری است. (۲۰)

بنابراین، خودیاری موجب می‌شود که دولت‌ها برای دفاع از خود و بقای خویش به پیشینه‌سازی قدرت نظامی پردازند. به همین دلیل است که در یک نظام مبتنی بر آنارشی، هدف اصلی دولت‌ها یعنی پیشینه‌سازی قدرت در جهت تضمین بقاء و امنیت، تا زمانی که آنارشی به عنوان اصل سازمان‌دهی‌کننده سیستم وجود دارد، ثابت خواهد ماند. والتز مدعی است که آنارشی برای مدت‌ها به شکل اصل سازمان‌دهی‌کننده سیستم بین‌الملل باقی خواهد ماند.

اما جزء دوم ساختار عبارت از "متفاوت و متنوع بودن واحدها و مشخص بودن کار ویژه‌های آنها" است. مطابق نظریه والتز، واحدهای سیستم بین‌الملل از لحاظ کار ویژه شبیه به یکدیگر هستند، یعنی همگی به دنبال پیشینه‌سازی قدرت برای تضمین بقاء و امنیت خویش می‌باشند. ادعای والتز این است که تا زمانی که اصل سازمان‌دهنده سیستم یعنی آنارشی ثابت است، هم واحدها و هم کار ویژه آن‌ها ثابت باقی خواهد ماند. به عبارت دیگر، تا زمانی که اصل سازمان‌دهنده ثابت است، هم واحدها و هم کار ویژه آنها ثابت باقی خواهد ماند. بنابراین، واحدهای سیستم کار ویژه‌هایی را انجام می‌دهند که توسط اصل سازمان‌دهنده از پیش برایشان تعیین شده است و مطابق این اصل عمل می‌نمایند.

جزء سوم ساختار از دید والتز عبارت از توزیع توانایی‌هاست، پرسش اساسی این است که با توجه به این که واحدهای سیستم از لحاظ کار ویژه مشابه یکدیگرند، چرا برخی قدرتمند و برخی دیگر ضعیفند؟ از دید والتز، تنها جزئی از سیستم که متغیر است همانا توزیع توانایی‌هاست

که موجب تمایز میان واحدهایی می‌شود که دارای کار ویژه یکسان هستند.^(۲۱) به عبارت دیگر، توانائی‌ها^۱ یا قدرت است که موجب تمایز میان واحدها در سیستم بین‌الملل می‌گردد. از دید والتز، توانائی‌ها را می‌توان از لحاظ اندازه جمعیت و سرزمین، منابع موجود در یک کشور، توانائی اقتصادی، قدرت نظامی و ثبات و صلاحیت سیاسی، درجه‌بندی نمود.^(۲۲)

تنها جزئی از ساختار که تغییر می‌کند همین جزء سوم یعنی توانائی‌هاست. از دید والتز، توانائی‌ها ویژگی ساختاری است، زیرا جایگاه هر دولت در ارتباط با دولت‌های دیگر از لحاظ توانائی‌هاست که از اهمیت برخوردار است. از این رو، والتز از نحوه توزیع قدرت در یک نظام بین‌المللی یا تعداد قدرت‌ها سخن به میان می‌آورد. بدین ترتیب نظام‌های تک قطبی، دوقطبی و چندقطبی به وجود می‌آیند که به نوبه خود شرایط متفاوت امنیتی را فراهم می‌سازند و در نتیجه بر رفتار دولت‌ها تأثیر متفاوت می‌گذارند. از آنجا که دو جزء دیگر نظام یعنی آنارشی و شباهت کار ویژه‌ای واحدها (دولت‌ها) به ندرت تغییر می‌کند و تنها جزء تغییرپذیر ساختار همانا توزیع توانائی‌هاست، در نتیجه می‌توان ساختار نظام بین‌الملل را با توزیع توانائی‌ها مساوی در نظر گرفت.

این ساختار نظام بین‌الملل مطابق نظر والتز شکل دهنده سیاست بین‌الملل بوده و خود را بر واحدها (دولت‌ها) تحمیل می‌نماید. ساختار نظام بین‌الملل به تعریف والتز نه تنها بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، بلکه از طریق تحمیل محدودیت‌هایی بر دولت‌ها، مناسبات بین‌المللی را شکل می‌دهد، بدین ترتیب، تغییر در رفتار دولت‌ها و همچنین الگوهای رفتاری بین‌المللی در نتیجه تغییر در ساختار نظام بین‌الملل امری حتمی است.

ساختار نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مطابق نظریه کنت والتز، ساختار نظام بین‌الملل نقش شکل دهنده و حتی تعیین کننده بر رفتار خارجی دولت‌ها دارد. از این رو، تغییر ساختار نظام بین‌الملل موجب تغییر در رفتار

خارجی دولت‌ها می‌گردد. بر این اساس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید در دو مقطع نظام دو قطبی (۱۹۹۱-۱۹۷۹) و پسادوقطبی یا چند قطبی معطوف به تک قطبی (۱۹۹۱ تا کنون) تغییراتی به خود دیده باشد. حال پرسش اصلی این است که این تغییرات چه بوده است. برای فهم این تغییرات لازم است به تاثیرات ساختار نظام دوقطبی بر منطقه خاورمیانه و در نتیجه رفتار خارجی دولت‌ها در این منطقه بپردازیم. نظام بین‌الملل از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، یک نظام دوقطبی بود که ویژگی اساسی آن را منازعه و رقابت میان ایالات متحده امریکا و شوروی تشکیل می‌داد. در کنار دوقطب امریکا و شوروی، دو بلوک شکل گرفت که در عرصه‌های نظامی، سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی به رقابت می‌پرداختند.

نظام دوقطبی و جنگ سرد دارای چهار پی‌آمد عمده برای منطقه خاورمیانه بود: (۲۳)

نخست این که نظام دوقطبی و آغاز جنگ سرد موجب شد تا استعمار به شکل رسمی از خاورمیانه رخت بر بندد. از یک سو، شوروی به صورت تشویق‌کننده و حمایت‌گر نهضت‌ها و حکومت‌های ملی در خاورمیانه درآمد. از سوی دیگر، امریکابه سبب ترس از نفوذ کمونیسم در منطقه به تشویق روند استعمارزدایی پرداخت. از این رو، هر چند برخی نهضت‌های ملی قبل از آغاز جنگ سرد شکل گرفته بودند، اما ظهور نظام دوقطبی و جنگ سرد این نهضت‌ها را تقویت نموده و تداوم حضور استعمار را دشوار ساخت.

دوم این که استقلال دولت‌های ملی در خاورمیانه راه را برای همراهی ایدئولوژیک آنها با یکی از دو ابرقدرت امریکا و شوروی هموار کرد. تعدادی از کشورهای منطقه خاورمیانه به اتخاذ ایدئولوژی سوسیالیسم یا شبه سوسیالیسم پرداختند. این در حالی است که اکثر کشورهای منطقه خاورمیانه به شیوه سرمایه‌داری غربی تمایل نشان دادند.

سوم این که رقابت استراتژیک میان دو ابرقدرت موجب شد تا منازعات منطقه‌ای رنگ و بوی نظام جنگ سرد را به خود بگیرند. رقابت‌ها و منازعات میان کشورهای منطقه مانند اعراب و اسرائیل، ایران و عراق، عربستان سعودی و مصر، ترکیه و سوریه، یمن شمالی و جنوبی، بعد بین‌المللی پیدا کرده و متأثر از جنگ سرد میان دو ابرقدرت گردیدند.

چهارم این که تحت تاثیر نظام دوقطبی، اتحادها و دسته‌بندی‌هایی در منطقه خاورمیانه شکل گرفت که طی آن کشورهای منطقه خود را با یکی از دو ابرقدرت متحد نمودند. از این رو کشورهای محافظه کار عرب، ایران و ترکیه با ایالات متحده امریکا به اتحاد دست یافتند در حالی که کشورهایی چون مصر، الجزایر، لیبی، عراق، سوریه و یمن جنوبی در بلوک شوروی جای یافتند. (۲۴)

در مجموع می‌توان گفت نظام دوقطبی همکاری‌ها یا اتفاق‌های متقارن (میان دولت‌های منطقه) و غیرمتقارن (میان دولت‌های منطقه از یک سو و یکی از دو ابرقدرت از سوی دیگر) در خاورمیانه را به شکلی خاص سامان داد. به عبارت دیگر، سیاست خارجی دولت‌های منطقه (همکاری و منازعه) تحت تاثیر ساختار نظام دوقطبی شکل گرفت. ایران نیز مانند بقیه کشورهای منطقه به درون اتفاق‌های متقارن و غیرمتقارن کشیده شد و از یک سو به شکل متحد ایالات متحده امریکا درآمد و از سوی دیگر در دسته‌بندی‌های منطقه‌ای داخل بلوک محافظه کار قرار گرفت.

در زمان سرنگونی دولت پهلوی و تاسیس دولت جمهوری اسلامی ایران، ساختار نظام دوقطبی و جنگ سرد هم‌چنان باقی بود. از این رو، براساس نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز، از آنجا که ساختار نظام بین‌الملل مهم‌ترین شکل دهنده و تعیین کننده رفتار خارجی دولت‌ها در نظر گرفته می‌شود این ساختار نیز دستخوش تغییر نگشته بود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به رغم تغییر حکومت نباید لزوماً تغییر می‌کرد. به عبارت دیگر، براساس منطوق نظام دوقطبی و جنگ سرد، ایران باید هم‌چنان خود را با یکی از دو ابرقدرت متحد می‌ساخت.

اما چنین اتفاقی حاصل نشد و جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی خود را بر مبنای اصل نه شرقی - نه غربی مبتنی ساخت. ایران به دنبال آن بود که استقلال و عدم تعهد خویش نسبت به هر یک از دو ابرقدرت را نشان داده و از این رو در هیچ یک از دسته‌بندی‌های منطقه‌ای که متأثر از ساختار دوقطبی در منطقه خاورمیانه شکل گرفته بودند، قرار نگیرد. مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بدو تاسیس پایان بخشیدن به اتحاد کشور با امریکا بود. از این رو ایران در ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ از عضویت در سازمان پیمان مرکزی (ستو) خارج گشت.

همچنین در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ پیمان دفاعی ایران و ایالات متحده که انعقاد آن به ۱۵ اسفند ۱۳۳۸ باز می‌گشت، ملغی شد. در همین روز، مواد ۵ و ۶ معاهده ۱۹۲۱ ایران با اتحاد شوروی که براساس آنها شوروی به خود حق می‌داد که هرگاه امنیت خود را در خاک ایران در معرض تهدید ببیند نیرو به ایران گسیل نماید، نیز از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران ملغی اعلام گردید. (۲۵)

از این رو، باید گفت هر چند ساختار نظام دوقطبی بر سیاست خارجی ایران تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی موثر بود، اما ظاهراً پس از تشکیل جمهوری اسلامی ایران این تاثیر دیگر وجود نداشت. باتاسیس دولت جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی که نظام دوقطبی پایان گرفت، سیاست خارجی ایران بر این انگاره استوار بود که جنگ سرد و نظام دوقطبی بر رفتار خارجی ایران تاثیر ندارد. از این رو سیاست نه شرقی - نه غربی مبتنی بر انکار سیاست متعارف دولت‌های منطقه خاورمیانه یعنی اتحاد یا اتفاق با هر یک از دو ابرقدرت بود، سیاستی که ساختار نظام دوقطبی بر دولت‌ها تحمیل می‌نمود. به عبارت دیگر، شرایط خودداری‌ای که نظام دوقطبی موجد گشته بود مستلزم آن بود که کشورها در منطقه‌ای چون خاورمیانه در یکی از دو بلوک متحدان امریکا یا متحدان شوروی درآیند. اما جمهوری اسلامی ایران با اعلام سیاست نه شرقی - نه غربی برای حفظ استقلال و آزادی عمل خویش در نظام بین‌الملل تلاش داشت. این امر در دهه ۱۹۸۰ ممکن بود، زیرا ساختار نظام دوقطبی و جنگ سرد تا حدی منعطف‌تر از گذشته شده بود و رقابت جدی میان دو ابرقدرت به ویژه در خاورمیانه وجود نداشت. در نتیجه سیاست خارجی ایران مبتنی بر اتفاق با قدرت‌ها نبود، بلکه مبتنی بر کناره‌گیری از آنها بود.

اما پایان نظام دوقطبی و فروپاشی نظام جنگ سرد، موجب تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گردید. به عبارت دیگر، هر چند در فاصله سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۷۹ که نظام دوقطبی هم چنان پابرجا بود و به رغم پیش‌بینی و انتظار نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتزو، جمهوری اسلامی ایران به اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر کناره‌گیری^۱ تحت عنوان سیاست نه

1. Exclusion

شرقی - نه غربی پرداخت. اما پایان نظام دوقطبی و آغاز نظام بین‌المللی جدید که شباهت زیادی به نظام تک قطبی تحت رهبری امریکا داشت، موجب تغییر در سیاست خارجی ایران گردید. همان‌گونه که نظریه واقع‌گرایی ساختاری پیش‌بینی می‌کرد، شرایط خودیاری جدیدی که در اثر ظهور ساختار تک قطبی یا چندقطبی معطوف به تک قطبی به وجود آمده بود، باعث شد تا جمهوری اسلامی ایران در رفتار خارجی خویش تغییر ایجاد کند و به جای سیاست کناره‌گیری مبتنی بر نه شرقی - نه غربی به سیاست اتفاق یا اتحاد رو آورد. هر چند سیاست خصومت‌آمیز نسبت به ایالات متحده امریکا تداوم یافت، اما ایران تلاش کرد تا جهت پیشبرد سیاست خارجی مقابله‌گرایانه خویش به نوعی همکاری استراتژیک با قدرت‌های رقیب امریکا به ویژه روسیه دست پیدا کند. (۲۶)

دلیل اصلی تغییر در سیاست خارجی ایران عبارت از شرایط جدید خودیاری بود که در اثر ظهور ساختار جدید نظام بین‌الملل یعنی ساختار تک قطبی پدیدار گشت. نظام تک قطبی در حال ظهور به رهبری امریکا دولت‌ها را مجبور می‌ساخت که در صورت نیاز به تضمین امنیت خود به ناچار دست به دامن تک قطب گردند. به عبارت دیگر، نظام بین‌الملل تک قطبی (یا چندقطبی معطوف به تک قطبی) موجب می‌شد که هیچ کشوری جز تک قطب نتواند امنیت کشورهای یک منطقه مانند خاورمیانه را تضمین نماید. از این رو است که می‌بینیم مهم‌ترین پی‌آمد پایان نظام دوقطبی در خاورمیانه این بود که بسیاری از متحدان عرب شوروی سابق رو به سوی امریکا برای تضمین امنیتشان بیاورند. (۲۷)

نظام تک قطبی در حال ظهور هم چنین دولت‌ها را مجبور ساخت تا برای کسب امنیت به تلاش زیادی دست بزنند. (۲۸) به دلیل فقدان رقیب استراتژیک برای تک قطب، کشورهای کوچک در یک منطقه مانند خاورمیانه باید تلاش زیادی می‌نمودند تا حمایت تک قطب را جلب نمایند، (در غیر اینصورت) در بسیاری موارد به علت نبود رقابت استراتژیک با یک قدرت دیگر هیچ ضرورتی ندارد که تک قطب از آن‌ها حمایت به عمل آورد. به عبارت دیگر، مهم‌ترین دلیل توجه خاص دو ابرقدرت به کشورهای خاورمیانه در طول جنگ سرد، رقابت استراتژیک میان این دو

برای جلوگیری از سلطه دیگری بود. در نتیجه با فروپاشی نظام دو قطبی و در نظام تک قطبی در حال ظهور به رهبری امریکا، اهمیت استراتژیک دولت‌های کوچک منطقه‌ای رو به کاهش گذاشت. از این رو، کشورها باید تلاش زیادی از خود نشان داده تا تک قطب هم‌چنان آنها را به عنوان کشورهای دارای ارزش استراتژیک مورد حمایت قرار دهد. این ضرورت موجب شد که فعالیت‌های منطقه‌ای دولت‌های هر منطقه افزایش یابد که این می‌توانست شکل همکاری یا منازعه به خود گیرد. برای نمونه، منطقه خاورمیانه پس از فروپاشی نظام دو قطبی شاهد این بود که همکاری جای رقابت در حل منازعه اعراب و اسرائیل را گرفت.^(۲۹)

نگاهی مقایسه‌ای به رفتار خارجی جمهوری اسلامی ایران در دو منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی - قفقاز در دوره جنگ سرد و پسا جنگ سرد

تا اینجا به این پرسش اساسی پرداختیم که تا چه اندازه ساختار نظام بین‌الملل تعیین کننده سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. می‌توان گفت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تا اندازه بسیار زیاد بی‌توجه به استلزام ساختاری نظام دو قطبی عمل می‌کرد،^(۳۰) اما با فروپاشی نظام دو قطبی و آغاز رهبری امریکا بر نظام بین‌الملل، ایران در رفتار خارجی خویش تجدید نظر نموده و به سیاست متعارفی که لازمه یک نظام بین‌الملل است، رو آورد. برای فهم بهتر این مسأله بد نیست اشاره‌ای به رفتار خارجی ایران در منطقه خلیج فارس در مقطع زمانی جنگ سرد (۱۹۹۱-۱۹۷۹) و در منطقه آسیای مرکزی - قفقاز در مقطع زمانی پسا جنگ سرد (۲۰۰۲-۱۹۹۱) از حیث ائتلاف با قدرت‌ها یا عدم تعهد نسبت به آنها داشته باشیم.

نگارنده بر این باور است که برخلاف نظریه والتز نمی‌توان گفت که نظام دو قطبی در شکل دهی و تعیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مقطع سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۷۸ نقش داشته است. یکی از مهم‌ترین شعارها و اهداف انقلاب اسلامی ایران حذف سلطه خارجی بر ایران بوده است. مخالفت با رژیم شاه نه تنها به علت سیاست‌های غیراسلامی داخلی آن بود، بلکه مهم‌تر از همه به علت سیاست خارجی او مبتنی بر اتحاد با امریکا و مناسبات استراتژیک با

اسرائیل بود. در نتیجه می‌توان گفت استعمار ستیزی و خاطره تلخ سلطه بیگانگان بر ایران موجب شد تا ایران سیاست خارجی خود را بر مبنای اصل نه شرقی - نه غربی پایه‌ریزی نماید، بی آن که تحت تأثیر نظام دوقطبی قرار داشته باشد. بر این اساس مهم‌ترین تغییر در سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی این بود که به مقابله با هر دو ابرقدرت زمانه پرداخت و اصل اساسی در جهت‌گیری‌های خود رانفی و وابستگی به ابرقدرت‌ها و کسب استقلال کامل می‌پنداشت. از این رو می‌توان گفت رقابت ابرقدرت‌ها در سطح نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی ایران تأثیر چندانی نداشت و موجب نگشت که ایران در منطقه به گروهی از کشورها که در گروه‌بندی غرب یا شرق قرار می‌گرفتند، بپیوندد. (۳۱)

در نتیجه می‌توان گفت عامل اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی مقابله جویانه ایران در منطقه خلیج فارس، صرفاً ملاحظات اسلامی دولت جمهوری اسلامی ایران به ویژه اصل نفی سلطه از یک سو و تقویت اسلام‌گرایی و اسلام‌گرایان از سوی دیگر، بود. بر این اساس، محورهای سیاست خارجی ایران در عرصه نظام بین‌الملل بر (۱) عدم تعهد نسبت به دو ابرقدرت (۲) گسترش همکاری با کشورهای جهان سوم و (۳) اتحاد امت اسلامی، تأکید ورزید. سیاست خارجی ایران در عرصه نظام منطقه‌ای نیز بر چهار محور (۱) مخالفت جدی با رژیم صهیونیستی (۲) مخالفت با دیدگاه‌ها و گرایش‌های حکام عرب خلیج فارس و هم‌چنین کشورهای عربی میانه‌رو (۳) همکاری با اکثر اعضای جبهه پایداری عرب و (۴) ایجاد رابطه اصولی و عمل‌گرایانه با ترکیه و پاکستان، قرار گرفت. (۳۲)

از این رو، ایران در منطقه خلیج فارس سیاستی رادیکال و مبتنی بر انکار^۱ در پیش گرفت. به باور نگارنده، عامل تعیین‌کننده این سیاست مسأله محوری در روابط بین‌الملل ایران یعنی ضدیت ایدئولوژیک با امریکا و رژیم صهیونیستی بود. اما ایران برای پیشبرد سیاست خارجی خویش از ابزارهای متعارف در روابط بین‌الملل مانند برقراری اتحاد با یکی از ابرقدرت‌ها بهره نبرد. به عبارت دیگر، ایران بدون این که از پشتیبانی ابرقدرت دیگر یعنی شوروی برخوردار باشد

و یا حتی به دنبال کسب این پشتیبانی برآید (سیاست اتحاد و همکاری با یک ابرقدرت در مقابل ابرقدرت دیگر که براساس نظریه والتز یک ضرورت ساختاری می‌نمود)، به مخالفت با این کشورها به عنوان مزدوران امریکا در منطقه، متولیان اسلام امریکایی و خائنان به آرمان فلسطین پرداخت. پس می‌توان گفت دشمنی با امریکا و اسرائیل و ضرورت آن در نظام اعتقادی تصمیم گیرندگان سیاست خارجی ایران موجب شد که ایران بدون استفاده از ابزارهای شناخته شده سیاست خارجی در نظام دوقطبی به اتخاذ سیاست مقابله جویانه و تهاجمی در منطقه خلیج فارس روی آورد.

این سیاست که مبتنی بر مقابله‌گرایی با یک ابرقدرت یعنی امریکا بدون استظهار ابرقدرت دیگر یعنی شوروی بود، به موفقیت چندانی نائل نگشت و به علت توانائی‌های محدود ایران، این کشور نتوانست نظم مطلوب خویش در منطقه را از طریق مقابله‌جویی به دست آورد. در واقع می‌توان گفت ایران با مقدمات بسیار محدود در مقابل نظام بین‌الملل قرار گرفته بود. جنگ ایران و عراق نشان داد که ایران یار و یاورى در منطقه ندارد. نه تنها کشورهای عرب خلیج فارس همگی از عراق حمایت کردند، بلکه دو ابرقدرت امریکا و شوروی نیز به حمایت از این کشور پرداختند. (۳۳)

این عدم موفقیت موجب شد ایران به ضرورت‌های ساختاری نظام بین‌الملل تن در دهد. در دوره اواخر جنگ هشت ساله، ایران دریافت که باید در سیاست خارجی خویش تغییر اساسی به وجود آورد. مهم‌ترین تغییر در سیاست خارجی ایران با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۹۸۹، خود را نشان داد. پس از آن نیز محکوم نمودن اشغال کویت در سال ۱۹۹۱ از سوی ایران و هم‌چنین سیاست ایران در قبال فروپاشی شوروی، به ویژه دولت‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز، نشان از نوعی تغییر جهت‌گیری^۱ در سیاست خارجی کشور بود. از این زمان است که می‌توان گفت عمل‌گرایی به عنوان جهت‌گیری اصلی در سیاست خارجی ایران چیرگی یافت. (۳۴)

1. Reorientation

جنگ ایران و عراق دارای پی‌آمدهای متعددی برای ایران بود. از دید نگارنده، یکی از مهم‌ترین پی‌آمدهای جنگ هشت ساله این بود که سیاست‌مداران جمهوری اسلامی ایران دریافته‌اند، نمی‌توانند در آن واحد در تمامی جبهه‌ها به مبارزه پردازند.^(۳۵) ایران دریافت که برای مبارزه با دشمن اصلی خویش یعنی آمریکا و عامل منطقه‌ای آن یعنی اسرائیل، باید به سیاست ائتلاف با دیگر کشورها روی آورد. پایان جنگ در سال ۱۹۸۹ از یک سو و فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ از سوی دیگر، این زمینه را فراهم ساخت. پایان جنگ و خصومت میان ایران و عراق موجب شد موانع اصلی بر سر همکاری‌های ایران و شوروی مرتفع گردد. البته پایان اشغال افغانستان نیز در تقویت این مسأله تاثیر زیادی داشت.^(۳۶) در سال ۱۹۸۹، رفت و آمد مسؤلان دو کشور به ویژه سفر رئیس‌جمهور ایران آقای رفسنجانی به مسکو، نشانگر تلاش دو کشور در نزدیکی به یکدیگر بود. با فروپاشی شوروی هم‌چنین دیگر سیاست نه شرقی - نه غربی معنای سابق خود را از دست داده بود. به گفته رضائی ایران به سوی سیاستی مبتنی بر هم‌شمال - هم جنوب روی آورد.^(۳۷) به همین روی ایران نیاز به همکاری استراتژیک با رقیب جدی آمریکا داشت و روسیه اولین کاندیدا در این رابطه بود. این امر به ویژه به علت این که حذف شوروی از رقابت جهانی با آمریکا، ایالات متحده را به شکل تنها ابرقدرت جهانی در می‌آورد، حایز اهمیت بود. ایران برای مقابله با تنها ابرقدرت برجامانده با استفاده از تجربه‌ای که در جنگ به دست آورده بود، نیاز به همکار و شریک داشت.^(۳۸)

از دید نگارنده، سیاست ایران مبتنی بر هم‌شمال - هم جنوب نتیجه سیاست اصلی ایران یعنی نه - آمریکا بود. نه تنها سیاست خارجی ایران از این زمان در منطقه خلیج فارس دستخوش تغییر اساسی گشت، بلکه سیاست خارجی ایران در قبال کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز از ابتدا کمتر ایدئولوژیک و بیشتر عمل‌گرایانه و محتاطانه بود. نگارنده بر این باور است که سیاست خارجی محتاطانه و عمل‌گرایانه ایران در منطقه عمدتاً به علت ضرورت جلب همکاری روسیه بود. ایران می‌بایست سیاستی را در پیش می‌گرفت که بتواند نوعی همکاری استراتژیک با روسیه داشته باشد. ایران به همکاری استراتژیک با روسیه نیاز داشت تا

بتواند به اجبار جدید نظام بین الملل یعنی ضرورت همراهی با تک ابر قدرت تن در ندهد.^(۳۹) از زمان فروپاشی نظام دوقطبی تاکنون، سیاست خارجی ایران در جهت دشمنی با امریکا و اسرائیل، بر همکاری با رقیبان امریکا تأکید داشته است. نگارنده بر این باور است که تاثیر فروپاشی نظام دوقطبی بر سیاست خارجی ایران این بود که ضدیت با امریکا را به عنوان قدرتی که به تنهایی قصد تسلط بر نظام بین الملل را دارد، گسترش داد و موجب گشت که ایران سیاست نه شرقی - نه غربی را به سیاست نه - امریکاتبدیل سازد. سیاست خارجی ایران در این زمان صرفاً در مقابله با امریکا قرار می گرفت و در نتیجه جهت گیری های منطقه ای ایران به ویژه در آسیای مرکزی و قفقاز با این ملاحظه سامان یافت. فروپاشی نظام دوقطبی بیشتر بر رفتار خارجی کشور تاثیر داشت و موجب عمل گرایی در سیاست خارجی ایران گشت، یعنی به کارگیری سیاست موازنه امریکا از طریق تقویت همکاری با کشورهای چپ روسیه. سیاست ایران در منطقه صرفاً تابعی از این ملاحظه استراتژیک بود. به عبارت دیگر، سیاست خارجی محتاطانه ایران در آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل نیازی بود که ایران به حمایت روسیه در مقابل هژمونی گرایی امریکا داشت.

نتیجه گیری

سیاست خارجی ایران در خلیج فارس در دوران جنگ سرد برخلاف الزامات ساختار دوقطبی، مبتنی بر مخالفت فردی با حضور امریکا بدون کسب پشتیبانی از ابر قدرت دیگر قرار داشت. مطابق این سیاست، هم چنین رژیم های منطقه به عنوان دست نشانده امریکا مورد انکار قرار گرفتند. به عبارت دیگر، ایران از طریق اتحاد با شوروی به مقابله با امریکا پرداخت، سیاستی که در نظام دوقطبی امری متعارف می نمود. اما این سیاست با تغییر نظام دوقطبی به شرایط خودیاری جدیدی که به وجود آمد، دگرگون شد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز تحت تأثیر تصور یک ضرورت از سوی ایران یعنی ضرورت همکاری استراتژیک با روسیه، در مقابله با امریکا شکل گرفت. ایران در نظام تک قطبی قادر نبود که از طریق

سیاست کناره‌گیری به مقابله با امریکا یا تک قطب برخیزد. از این رو به سیاست متعارف اتحاد و در نتیجه موازنه بخشی یعنی همکاری با روسیه برای مقابله با امریکا روی آورد. به دلیل این ضرورت بود که سیاست جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی - قفقاز برخلاف سیاست آن در خلیج فارس در دهه ۱۹۸۰ میلادی، سیاستی مبتنی بر عمل‌گرایی بوده و خط مشی محافظه کارانه داشت.



یادداشت‌ها

1. Kenneth Waltz, *Theory of International Politics* (Reading, Mass: Addison-Wesley, 1979).
۲. بنگرید به:
Timothy Dunne, "Realism", in John Baylis and Steve Smith (Eds.), *The Globalization of World Politics* (Oxford: Oxford University Press, 1997), pp. 109-124.
3. Paul Viotti and Mark Kauppi, *International Relations Theory*, Third edition (Boston: Allyn and Bacon, 1999).
4. Timothy Dunne, *Op. Cit.*, pp. 109-124.
5. H.A. Kissinger, *American Foreign Policy*, 3rd edition (New York: W.W. Norton, 1977), p. 204.
6. N.J. Wheeler and K. Booth, "The Security Dilemma", in J. Baylis and N.J. Rengger (Eds.), *Dilemmas of World Politics: International Politics in a Changing World* (Oxford: Oxford University Press, 1992), p. 30.
7. K. Waltz, *Op. Cit.*, p. 23.
8. C. Brown, "International Theory: New Directions", *Review of International Studies*, No. 7, 1981, p. 174.
9. Morton Kaplan, *System and Process in International Politics*, (New York, 1957).
10. K. Waltz, *Op. Cit.*, p. 78.
11. R.J. Yalem, "International Politics: The Continuing Search for Theory", *International Interactions*, 9 (3), 1982, p. 239.
12. K. Waltz, *Op.cit.*, p. 62.

13. *Ibid.*, p. 63.

14. *Ibid.*, p. 65.

۱۵. والتز این مسأله را در منبع زیر پذیرفته است، بنگرید به:

K. Waltz, "Reflection on Theory of international Politics: A Response to My Critics", in Keohane (Ed.), *Neorealism and Its Critics* (Columbia University Press, 1986), pp. 322-347.

16. J.G. Ruggie, "Continuity and Transformation in the World Polity: Towards a Neorealist Synthesis", in Keohane (Ed.), *Neorealism and Its Critics*, pp. 131-134.

17. K. Waltz, *Theory of International Politics*, p. 148.

۱۸. والتز سیاست داخلی را سیاست با حکومت (Politics with the government) نامیده است.

19. K. Waltz, *Theory of International Politics*, pp. 87-89.

20. *Ibid.*, p. 93.

21. *Ibid.*, p. 92-95.

22. *Ibid.*, p. 131.

۲۳. در این مورد بنگرید به:

Fred Halliday, "The Middle East, the Great Powers, and the Cold War", in Y. Sayigh and A. Shlaim (Eds.), *The Cold War and the Middle East* (Oxford: Clarendon Press, 1997), pp. 6-26.

۲۴. بنگرید به:

Milton Leitenberg and G. Steffer (Eds.), *Great Power Intervention in the Middle East* (New York: Pergamon Press, 1979).

B. Korany and A.H. Dessouki, "The Global System and Arab Foreign Policies: The Primacy of Constraints," in Korany and Dessouki (Eds.) *The Foreign Policies of Arab States* (Boulder: Westview Press, 1984).

۲۵. روح‌الله رضائی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا

طیب (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، صص ۶۱-۵۹.

26. Shahram Chubin, "Iran", in Y. Sayigh and A. Shlaim (Eds.), *The Cold War and the Middle East*, p. 248.

27. Mohammad Faour, *The Arab World after Desert Storm* (Washington: Institute of Peace, 1993), pp. 3-14.

۲۸. در مورد ویژگی‌های ساختاری نظام تک قطبی بنگرید به:

Birthe Hansen, *Unipolarity and the Middle East* (Richmond: Curzon, 2000), chapter 4.

29. Mohammad Faour, *The Arab World after Desert Storm*, *Op.cit.*, pp. 3-14.

30. Shahram Chubin, *Op. Cit.*, pp. 224-9.

۳۱. در مورد چرایی این امر دو دیدگاه وجود دارد. نخست این که نظام دو قطبی به شکل یک نظام منعطف درآمدن بود و از این رو شاهد همکاری دوا بر قدرت در مخالفت با انقلاب اسلامی در ایران هستیم. دیدگاه دوم، بر این باور است که هر چند در ماهیت نظام دو قطبی تغییراتی ایجاد شده بود، ولی هم‌چنان دو قطبی بود و استلزام دو قطبی را در برداشت. نگارنده با اعتقاد به دیدگاه دوم بر این عقیده است که برای فهم ماهیت سیاست خارجی ایران در این مقطع اشاره به ساختار نظام بین‌الملل بر اساس نظریه واقع‌گرایی مفید نیست، بلکه باید از نظریه‌های دیگر به ویژه نظریه سازنده‌گرایی (Constructivism) در روابط بین‌الملل استفاده نمود. بنگرید به نگارنده، "سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل از دید نظریه‌های روابط بین‌الملل" ارایه شده در همایش بین‌المللی فلسطین: نگاه ایرانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۳-۲ دی ماه ۱۳۸۰.

۳۲. انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، صص ۷۵-۷۴.

۳۳. در مورد سیاست آمریکا و شوروی در قبال جنگ ایران و عراق بنگرید به: ریچارد کاتم، "واکنش‌های آمریکا و شوروی به ستیزه جویی‌های سیاسی اسلام در ایران"، در نیکی کدی و مارک گازیوروسکی، نه شرقی، نه غربی، ترجمه متقی و کولایی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۷۹)، صص ۲۳۵-۱۹۷.

۳۴. انوشیروان احتشامی چهار مرحله در سیاست خارجی ایران تشخیص داده که عبارتند از تثبیت، انکار، تغییر

جهت‌گیری و عمل‌گرایی، بنگرید به:

A. Ehteshami, "The Foreign Policy of Iran", in Raymond Hinnebusch and A. Ehteshami (Eds.), *The Foreign Policies of Middle East States* (Boulder: Lynne Rienner, 2002), pp. 283-309.

۳۵. انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، پیشین، صص ۶۶-۶۵.

36. A. Ehteshami, "The Foreign Policy of Iran", *Op. Cit.*, p. 299.

37. R.K. Ramazani, "Iran's Foreign Policy: Both North and South", *Middle East Journal*, 46, 3, (Summer 1992).

۳۸. در این مورد بنگرید به:

M. Mesbahi, "Iran's Foreign Policy Toward Russia, Central Asia, and the Caucasus", in J. Esposito and R.K. Ramazani (Eds.), *Iran at the Crossroads* (Palgrave, 2001), pp. 149-174.

۳۹. در مورد سیاست خارجی ایران در منطقه بنگرید به: ادموند هرزیگ، ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی